

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۰۱/۳۰

تاریخ بررسی مقاله: ۱۳۸۸/۰۲/۲۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۸/۰۷/۱۰

مجله علوم تربیتی (علوم تربیتی و روان‌شناسی)

دانشگاه شهید چمران اهواز، پاییز ۱۳۸۸

دوره پنجم، سال ۱۶-۲، شماره ۳

ص: ۹۷-۱۱۶

تأثیر ناخشنودی‌های مدرنیته بر گستره‌ی موضوعی جامعه‌شناسی کودکی

عبدالرضا نواح*

چکیده

در این مقاله کوشیده شده، پس از توضیح اجمالی بعضی ناخشنودی‌های مدرنیته، تأثیر آن را بر گستره‌ی موضوعی جامعه‌شناسی کودکی در سه دهه‌ی آخر قرن بیستم بر پایه‌ی پژوهش‌های نظری تحلیل کند. در همین راستا می‌توان دهه‌ی هفتاد را متأثر از رویکرد به کودکی برای آماده‌سازی برای بزرگسالی، دهه‌ی هشتاد را متأثر از شکل‌های مختلف زندگی کودکی برآمده از تغییرات اجتماعی و دهه‌ی نود را دوره‌ی استقلال نسبی کودک دانست. در این راستا کوشش جامعه‌شناسان برای تحلیل نظری مقطع‌های سه‌گانه‌ی فوق جهت تکوین جامعه‌شناسی کودکی دارای اهمیت فراوان است.

واژه‌های کلیدی: مدرنیته، شهرنشینی، جامعه‌پذیری، کودکی

مقدمه

رهیافت نظری به ناخشنودی‌های مدرنیته

از قرن هجدهم که جامعه‌های بشری به تدریج ماهیت زندگی نوین اجتماعی (یعنی مدرنیته) را پذیرا شدند، امیدهای فراوانی برای بهبود زندگی خود در سر می‌پروراندند. اما اینک پس از گذشت چند قرن از آن آرمان‌ها و امیدهای اولیه، و آشکار شدن واقعیت‌های زندگی مدرن، در کنار تمام موفقیت‌هایی که مدرنیته توانسته برای انسان معاصر به همراه آورد،

* استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول)،

ناخشنودی‌های عمیقی را نیز برای او به همراه آورده، که بر شکل‌گیری بعضی راهبردهای نظری مؤثر واقع شده است. که می‌توان این ناخشنودی‌ها را به طور کلی بدین شرح برشمرد: نخست وجود آن دسته ناخشنودی‌هایی است که مستقیم یا به طریق غیرمستقیم از اقتصاد مبتنی بر فناوری سرچشمه می‌گیرند. گسترده‌ترین این ناخشنودی‌ها را می‌توان به زبان ماکس و بر، پیامدهای عقلانیت^۱ نامید (و بر^۲، ۱۹۸۸، ۱۸۲). این عقلانیت که ذاتی فناوری مدرن شناخته می‌شود، خود را به شکل محدودیت‌ها و محرومیت‌ها بر آگاهی و فعالیت‌های آدمی تحمیل می‌کند. هرگونه میل عقلانی به مرور زمان و با توسعه تکنولوژی تابع نظارت‌های متعددی قرار خواهد گرفت. پیامد چنین فرایندی ایجاد تنش‌های روانی است. آدمی برای مدیریت زندگی عاطفی خود مجبور به انتقال روحیه مهندسی مناسب فناوری مدرن به درون خود است. و از آن جا که تولید فناورانه مدرن مولد نوعی گمنامی در عرصه رابطه‌های اجتماعی است (که این گمنامی به رابطه‌های با دیگران و در نهایت رابطه‌ی او با خودش نیز تسری پیدا می‌کند) می‌تواند تهدید دائمی بی‌هنجاری را برای فرد و جامعه با خود به همراه آورد (نوذری، ۱۳۷۹، ۳۴۲). بدین لحاظ آدمی نه تنها با بی‌معنایی در دنیای کاری خود، بلکه همچنین با فقدان معنا در گستره‌ی وسیعی از رابطه‌های اجتماعی‌اش با مردم روبرو است.

علاوه بر این همه، آدمی در جامعه‌ی مدرن به طور دایم در حال انجام‌گزینش‌های متعدده، نامتجانس و همزمان است. به اصطلاح می‌توان گفت، که فرد به طور همیشگی با مشکل فراوانی فرصت انتخاب روبرو است. ناخشنودی‌های دیگری نیز هستند که از چندگانگی زیست جهان‌های اجتماعی سرچشمه گرفته‌اند، که می‌توان همه‌ی آن‌ها را زیر عنوان «بی‌خانمانی»^۳ جای داد. ساخت‌های کثرت‌گرایانه‌ی جامعه‌ی مدرن زندگی آدمی را همیشه دستخوش کوچ، ناپایداری و تحرک می‌کنند. انسان در جامعه‌ی مدرن همیشه خود را بین ایفای نقش‌های اجتماعی متفاوت و بلکه متضادی در حال تغییر موقعیت می‌بیند. در جامعه‌ی مدرن نه تنها انسان‌های فراوانی با محیط اجتماعی- فرهنگی اولیه و اصلی خود قطع رابطه کرده و از

1- Rationalitaet

2- Max Weber

3- Homless

آن بریده‌اند، بلکه هر موقعیت اجتماعی - فرهنگی بعدی نیز آشکارا نمی‌تواند جای کاشانه‌ی اولیه‌ی آدمی را پر کند. (برگر^۱، ۱۳۸۱، ۱۸۱).

بی‌خانمانی به وجود آمده از نوع زندگی مدرن آدمی، ویرانگرترین چهره‌ی خود را در حوزه‌ی اخلاق و اعتقادات نشان می‌دهد. بی‌یقینی عام، چه در حوزه‌ی شناختی یا هنجاری آن محصول چندگانگی هویت و زیست هر روزینی آدمی در جامعه‌ی مدرن است؛ که در نهایت بحران جدی در حوزه‌ی اخلاق و اعتقادات را با خود به همراه می‌آورد (همیلتون، ۱۳۷۸، ۱۶۳). و کارکردهای اصلی اخلاق و اعتقادات را (که تأمین‌کننده‌ی قطعیت نهایی در هنگامه‌ی بروز اضطراب‌های ناشی از وضعیت بشری است) به خطر می‌اندازد. با شکل‌گیری این بحران، بی‌خانمانی اجتماعی جنبه‌ی متافیزیکی - شناختاری به خود می‌گیرد. یعنی به نوعی بی‌خانمانی هستی‌شناسانه^۲ تبدیل می‌شود. تحمل چنین وضعیتی برای انسان همیشه مشکل بوده، لیکن در دنیای مدرن تحمل این پدیده بسیار مشکل‌تر از دوره‌های پیشین آن شده است. این مشکل هنگامی وضوح و روشنی بیش‌تری پیدا می‌کند، که به کارکرد معهود اخلاق و اعتقادات یا به زعم ماکس وبر «دادباوری»^۳ نظری افکنیم. یعنی تبیین رویدادهای زندگی بشر به گونه‌ی که تجربه‌های معطوف به گناه و عذاب برای او معنادار شوند (وبر، ۱۹۸۸، ۵۲۱).

مدرنیته اگرچه توانسته تحولات گسترده‌ی فراوانی را به انجام رساند، لیکن برای تنهایی، آسیب‌پذیری و فناپذیری وضع بشری، نتوانسته دست آورد چندان مقبولی به همراه آورد. آنچه را مدرنیته طی این دو سده انجام داده، دگرگونی اساسی در مفهوم واقعیت بوده، که تا پیش از آن تحمل وضعیت بشری را آسان‌تر می‌کرد. اما راه حل جامعه‌ی مدرن برای ناخشنودی‌های برشمرده، ایجاد قلمرو خصوصی بود، که جدای از حوزه‌ی اجتماعی، همراه با دوگانگی دل مشغولی‌های اجتماعی فرد، بین حوزه‌های خصوصی و عمومی همراه بوده است. اگر چه حوزه‌ی خصوصی هنوز نتوانسته شکلی «نهادینه» به خود گیرد، و بنابراین قلمرو خصوصی فرد را با کمبود نهادهایی که فعالیت‌های انسانی را به نحو مؤثر و معتبری ساختارمند کنند، مواجه

1- Berger
2- Ontological
3- Theodicy

کرده است، اما در نهایت خود فرد است که در ساختن قلمرو زندگی خصوصی خویش (یعنی نوعی جهان خود ساخته) از آزادی عمل بسیار برخوردار است (جابری مقدم، ۱۳۸۴). این میزان چشمگیر از آزادی عمل، اگرچه خوشنودی‌های خاص خود را به همراه دارد، لیکن متضمن مسؤولیت‌های بسیار سنگین نیز برای فرد می‌باشد. بدیهی‌ترین فشار ناشی از این تحمیل آن است که بیش‌تر آدمیان نمی‌دانند چگونه جهانی باید برای خود بسازند، بنابراین به هنگام مواجهه با انجام چنین کاری دچار سردرگمی و سرخوردگی‌های فراوانی خواهند شد. اینچنین است که قلمرو نهادینه نشده‌ی حوزه‌ی خصوصی به عرصه‌ی گسترده‌ی آزادی و نیز اضطراب برای فرد در خواهد آمد، از اینروست که ساز و کارهای جبرانی عرصه‌ی خصوصی در عمل به گونه‌ی شکننده، بیش‌تر ساختگی و در اساس نامطمئن برای فرد در خواهند آمد.

علاوه بر این همه و به خصوص باید به ناخشنودی برآمده از رشد شهرنشینی - چه در معنای ظاهری توسعه فضاهای شهری و چه در معنای وسیع‌تر گسترش شیوه‌ی زندگی شهری - اشاره کنیم. یکی از دگرگونی‌های منبعث از پیشرفت‌های فناورانه در بعد کیفی آن، تغییر جهت اقتصاد از تولید به مصرف است. جامعه‌های صنعتی معاصر، در بعد اقتصادی با رشد گسترده‌ی بخش سوم مشخص می‌شوند. یعنی آن بخش از فعالیت‌های اقتصادی که به طور مستقیم نه مرتبط با بخش کشاورزی و نه با بخش تولید کالاهای صنعتی مرتبط هستند؛ و همین است که اطلاق جوامع فراصنعتی^۱ را برای بعضی از جوامع معاصر اروپای غربی و آمریکای شمالی فراهم کرده‌اند. فراصنعتی نمایانگر تحول مهمی است که پیامدهای خصلت اقتصادی در زندگی روزمره را - نه تنها در حوزه‌ی رشد و رفاه، بلکه در افزایش اوقات فراغت - نیز نشان می‌دهد. گسترش اوقات فراغت باعث شکل‌گیری چرخشی در بودجه بندی زمانی اکثر مردم شده، و فشار بیش‌تری را بر قلمرو خصوصی و راه‌حل‌های آن برای مسأله‌ی ناخرسندی‌های مدرنیته به همراه آورده است (احمدی، ۱۳۷۷، ۵۱).

علت مؤثر دیگری را (که با موضوع اصلی مقاله‌ی حاضر ارتباط تنگاتنگ و راهبردی دارد) باید در تشدید امیال نوسازی‌زادی برگرفته از ناخرسندی‌های مدرنیته اخیر در تحولات

1. Post-industray

زندگی‌نامه‌ی کودک و نوجوانی ردیابی کرد. جهان مدرن دوران کودکی را باید محصول جهان بورژوازی نوین دانست. پیش شرط ساختاری چنین وضعی را باید در جدایی خانواده از فعالیت‌های تولید اقتصادی (که از پیامدهای مستقیم توسعه‌ی سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی است) به حساب آورد. با جایگیری استقرار قطعی مناسبات صنعتی در اقتصاد سرمایه‌داری مدرن، تعداد زیادی از مردم برای دستیابی به کسب و کار مجبور به ترک محل زندگی پیشین خود شده. پیامد چنین وضعیتی تبدیل نظام خانواده به جایگاهی مطمئن و محافظت شده در مواجهه با واقعیت‌های خشن زندگی اقتصادی جدید است. در ضمن، این مأمّن جدید مبدل به مکانی برای گذران دوران کودکی فرد شد. بورژوازی نیز به رشد آن روحیاتی در کودکان انجامید که اهمیت فراوانی برای این مرحله از زندگی فردی داشتند؛ یعنی به خصوص در امیدهای آموزشی طبقه‌ی متوسط. نکته‌ی مهم‌تر آن بود که این دوران مرحله‌ی کاملاً خاص و ارزشمند در زندگی فرد به شمار آمد. کودکی مورد نظر نظام سرمایه‌داری نوین، مرحله‌ی حمایت شده، لطیف و بسیار عادی بود. یکی از جامعه‌شناسان بریتانیایی در اظهار نظری صریح پیرامون نوجوانی - که با کمی تسامح می‌توان آن را برای کودکی نیز به کار برد - می‌نویسد: «نوجوانی (کودکی) همزمان با اختراع ماشین بخار ابداع شد». مسأله‌ی اساسی ابداع نوجوانی (کودکی) جامعه را با دو مسأله اساسی مواجه کرد: جایگاه (کودکی) نوجوانی در کجای ساختار اجتماعی قرار دارد؟ و چگونه باید رفتار را با شرایط مشخص جامعه هماهنگ کرد (برگر، ۱۳۸۱، ۱۹۱).

توضیحات نسبتاً مفصل و مبسوط بعدی کوشش می‌کنند تا به شکل‌گیری «موضوع» جامعه‌شناسی کودکی، از دل ناخشنودی‌های مدرنیته پاسخی نظری دهند.

جایگاه کودکی در علم جامعه‌شناسی

از نکاتی که در علم جامعه‌شناسی معاصر نیازمند توضیح و بازنگری جدی است، پاسخ به این سؤال است که: چرا یک گروه بزرگ و غیر قابل انکار از مجموعه‌ی کلان جامعه (یعنی کودکان و کودکی) تاکنون در جامعه‌شناسی و نظریه‌های آن یا در اساس مورد توجه نبوده، و یا با تأخیر و احتیاط فراوانی به آن توجه شده است؟ چرا برای موضوع‌های مهمی چون کودکان و کودکی همیشه دیگران مسؤول شناخته شده‌اند؟ چرا گروه‌هایی همچون معلّمان حوزه‌ی

تعلیم و تربیت و روان‌شناسان، اما جامعه‌شناسان در این حوزه اظهار نظر نمی‌کنند؟ (نواح، ۱۳۷۸، ۹۳).

خوشبختانه طی چند دهه‌ی اخیر با رویکرد علمی روبه‌تزايدی روبرو هستیم؛ که به‌طور کل به‌صورت یک سلسله‌مقاله‌های علمی کوشیده تا کودکی را به‌مثابه‌ی پدیده‌ی اجتماعی مورد توجه قرار داده (همان، ۹۵)، و آن را به‌عنوان شکلی خاص از زندگی اجتماعی مورد بررسی قرار دهد، و برای آن در چارچوب نظریه‌های جامعه‌شناسی جای مناسبی به‌دست دهد. این مقاله نیز کوشیده تا به «کودکی» در معنای اجتماعی آن به‌عنوان یکی از پیامدهای ناخواسته و ناخرسندی‌های مدرنیته‌نگاهی داشته‌باشد؛ و آن را در سه مرحله و برش نظری-تاریخی مورد بررسی و تحلیل نظری قرار دهد. در این مقاله سعی شده تا به‌موضوع جامعه‌شناسی کودکی در ارتباط با نهادهایی بپردازد که در فرایند شکل‌گیری جامعه‌ی مدرن به‌وجود آمده‌اند. نهادهایی که «کودکی» درون آنها و مرتبط با آن توضیح داده می‌شود. در ضمن نشان داده خواهد شد که چگونه می‌توان بر اساس این تفاسیر به چارچوبی تحلیلی در نظریه‌های جامعه‌شناسی پیرامون کودکی نزدیک شد. در چند دهه‌ی گذشته و به‌خصوص پس از جنگ جهانی دوم و تحلیل علل فرهنگی-اجتماعی بروز جنگ، با توجه به ویژگی‌های فرهنگی جوامع آغازکننده جنگ (آدورنو، ۱۹۷۳) و به‌خصوص از اواسط دهه‌ی هفتاد میلادی و پس از انتشار آن دسته‌آثاری که به پیامدهای کودکی و عوامل مرتبط با آن از منظری آسیب‌شناسانه می‌نگریستند (فرمهبینی فراهانی، ۱۳۸۳)، محققان به وجود سه مرحله با توجه به معضلات و بحران‌هایی که در شکل‌ها و روابط رسمی زندگی کودکان سربرآورده، و به‌مروار آشکار شده بودند و به تدریج هم از اهمیت هر چه پیش‌تری برخوردار شده بودند، اشاره کردند. اولین مرحله‌ی این مرحله‌های سه‌گانه‌ی تاریخی-نظری را می‌توان با عنوان «رویکرد به کودکی به‌عنوان مرحله‌ی آماده‌سازی برای دوران بزرگسالی»، دومین مرحله را «رویکرد به کودکی به‌عنوان یک شکل از شکل‌های متعدد زندگی اجتماعی در گستره‌ی تغییرات تاریخی»، و بالاخره سومین مرحله را می‌توان «رویکرد به استقلال کودکان در کلیت نظام همبسته‌ی اجتماعی» نام‌گذاری کرد. (زایهر، ۱۹۹۶، ۸۱۰).

1- Adorno

2- Zeiher

الف: رویکرد به کودکی به عنوان مرحله آماده‌سازی کودک برای بزرگسالی

موضوع‌ها و مبحث‌های جامعه‌شناسی، تا اواخر دهه‌ی هفتاد میلادی قرن بیستم به طور عمده معطوف به مسائل و مشکلات بزرگسالان بوده است؛ و حتی زمانی که مسأله‌ی کودکی و کودکان زمینه و مجال برای طرح پیدا می‌کرده، کودکی مرحله‌ی آماده‌سازی برای ورود به زندگی جدی دوران بزرگسالانه تعبیر می‌شده است (موریش، ۱۳۷۳، ۱۷۷). نهادهایی که وظیفه‌ی حفظ و دفاع از کودک را برعهده داشتند، عبارت بودند از فضاها‌ی آموزشی و خانواده. کودکی به عنوان مرحله‌ی مقدماتی زندگی بزرگسالانه، باید کودکان را برای ورود به زندگی آینده‌اش آموزش داده و تربیت می‌کرد. آنچه که در جامعه‌شناسی به طور عام با عنوان عام «جامعه‌پذیری» یا «فرهنگ‌پذیری» از آن نام می‌برند. در این رهیافت، کودکی جزئی سازنده از جامعه به حساب نمی‌آید؛ بلکه کودکان تنها موجوداتی شناخته می‌شوند، که مشروط به گذراندن مناسب مرحله‌ی جامعه‌پذیری باید آماده و مهیای ورود به زندگی آینده گردند (همان، ۱۸۳).

این نحوه‌ی برداشت مبین دریافت انسان‌شناسانه‌ی خاصی از کودک است. و به همین جهت نیز در ادبیات مربوط به آن کنکاش خاصی پیرامون آن صورت نگرفته؛ و به سادگی هرچه تمام‌تر مقبول طبع سلیم قرار می‌گیرد. چنین برداشتی به خصوص در جامعه‌های صنعتی و مدرن از اهمیت و اعتبار فراوانی برخوردار است. زیرا فاصله‌ی عظیم میان طفلی بی‌پناه، نیازمند تربیت و بی‌تجربه، تا موجود بزرگسالی که قادر است بر پایه‌ی توانمندی‌های عقلانی و تجربه‌های به دست آمده از زندگی تجربه شده ادامه‌ی حیات دهد، وجود دارد. کودکان مجبورند مسائل نظری فراوانی را برای سلامت جسم و جانشان بیاموزند، که نتیجه‌ی عملی این آموزش‌ها باعث دوری آنها از مکان‌های تجمع و حوزه‌های کار و کوشش والدین بزرگسالان خواهد بود؛ و این چیزی جز جدایی آشکار مادی و معنوی کودک از بزرگسال نمی‌تواند باشد (همان، ۱۸۴).

در اساس از قرن نوزدهم، رویکرد آماده‌سازی کودکان برای زندگی بزرگسالانه، از انسجام

1- Socialization

2- Acculturation

بیش‌تری برخوردار شده؛ و کوشیده شد طول مدت آن طولانی‌تر از گذشته شود. ضمن آنکه پژوهشگران کوشیدند تا مراحل متفاوت جزئی دیگری را میان این دوران معین کنند، تا به نحوی در برگیرنده‌ی تمام طول مدت دوره‌ی کودکی باشد. با افزایش کمی و کیفی آگاهی‌های بشری جدیت این مسأله بیش از پیش احساس گردید (همان، ۱۸۶). در همین رابطه علاوه بر والدین، باید از نهادهایی نام برد، که به نحوی در این فرایند مشارکت داشته، و می‌توانستند ایفاگر نقشی تأثیرگذار باشند.

طرح‌ها، برنامه‌ها و آگاهی‌های معطوف به تربیت، تکامل و جامعه‌پذیری کودک، در این دو قرن اخیر توانستند به کمک داده‌ها و دستاوردهای حوزه‌ی روان‌شناسی تربیتی و آموزشی، علوم تربیتی و علوم مرتبط با موضوع‌های مرتبط با کودکی به لحاظ کمی و کیفی رشد بهتری داشته باشند (نواح، ۱۳۷۸، ۹۵۰). می‌توان ادعا کرد که به تقریب، تمام آنچه کودکان انجام می‌دهند، امروزه از موضوع‌های پژوهشی علوم نامبرده محسوب می‌شوند. این روند افزایش آگاهی به گونه‌ی غیرمستقیم نیز بر والدین تأثیر خود را از طریق رسانه‌ها و برنامه‌های آموزشی نهاده است. استفاده‌ی فراوان کودکان از تلویزیون (پوپر^۱، ۱۳۷۴) و سایر رسانه‌های تصویری- شنیداری، و حضور آنان در محل‌های بازی در کوچه‌ها و پارک‌ها، و سرانجام حضور کودکان در مدرسه‌ها و مراسم خانوادگی، همه از جمله مواردی هستند که خانواده‌ها را با جدیت بیش‌تری در قیاس با گذشته درگیر امر تعلیم و تربیت عملی کرده بود. و به همین دلیل نیز کودکی و مسائل مرتبط با آن را امروزه باید به میزان زیادی تحت تأثیر هنجارهای برآمده از علوم تربیتی دانست (موریش، ۱۳۷۳، ۲۱۴). که همین امر زمینه‌ساز آن گردید تا رفتار کودکان نیز همیشه در چارچوب‌های هنجاری با عرف رایج ارزیابی شده، و مورد داوری مستمر والدین و خویشاوندان قرار گیرد؛ تا چنانچه این رفتارها فاقد تناسب‌های هنجاری لازم با عرف تربیتی تشخیص داده شوند، بتوان از منظری آسیب شناسانه «کجروی» یا «ناهنجاری» آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

نکته‌ی حایز اهمیت دیگری که در این رابطه قابل طرح است، تأمین گونه‌ی نهادینه

شدگی^۱ نوظهور است. در کنار نهادهایی چون مدرسه و خانواده، شاهد آن هستیم که گروه‌های کاری مختلف فراوانی به نحوی مستقیم یا غیر مستقیم درگیر امر خدمت‌رسانی به کودکان شده‌اند. در سازمان‌های متعدّد افراد زیادی به نحو کاملاً تخصصی مشغول انجام آن دسته کارهایی هستند که به گونه‌ی با عالم کودکی و کودکان مرتبط هستند؛ کسانی چون پرستاران، معلمان، معلمان پرورشی، مربیان ورزشی... همه به عنوان طراحان برنامه‌های سرگرم‌کننده‌ی کودکان، و گروهی هم، چون مشاوران در رسانه‌ها و شاغلان در کارخانه‌های تولید کننده‌ی اسباب بازی، سعی می‌کنند اوقات فراغت کودکان را پر کنند. از جانبی نیز عمده‌ی وقت کودکان در سازمان‌ها و نهادهایی سپری می‌شود، که دارای برنامه‌های مدوّن و کارشناسی شده برای کودکان هستند. بنابراین نمی‌توان این رویکرد را مرحله‌ی استراحت و گذراندن اوقات فراغت برای کودکان دانست. تصوّر غلط - که به نحوی فراگیر - میان توده‌های مردم رواج دارد. حتی زمانی که کودکان با امور مرتبط با آموزش رسمی و نهاد مدرسه هم درگیر نیستند، هنوز عمده‌ی وقت آنان در چارچوب‌های از قبل برنامه‌ریزی شده سپری می‌شود. می‌توان ادعا کرد که بیش‌تر وقت کودکان به نحوی برنامه‌ریزی شده است که کودک را به طور دایم از جانب سازمان‌ها، خانواده و مدرسه مشغول نگه دارند؛ مشغولیتی که هدف آن آماده‌سازی کودک برای ورود به مرحله‌ی بزرگسالی است (فرمینی فراهانی، ۱۳۸۳، ۱۳۲).

در ارتباط با مطالب پیش گفته، جامعه‌شناسان تاکنون نقش مهم و مستقیمی در تدوین نظریه‌های کودکی از این منظر علمی نداشته‌اند؛ و بیش‌تر مشغولی علمی آنان فقط متوجه تبعات اجتماعی وضعیّت دوران کودکی بوده است (همان، ۱۳۳). این رهیافت علمی جامعه‌شناسان نیز خود تحت تأثیر مستقیم نقش کودکان، در جامعه شکل گرفته است. به زبان ساده‌تر باید گفت کوشش تربیت‌کنندگان آن بوده است که کودکی را متناسب با هدف‌ها و نیازهای جامعه‌ی بزرگسال تربیت کرده، و آنان را مهیای ورود به چنین اجتماعی کنند. جامعه‌شناسان تاکنون کوشیده‌اند، کودکی را از منظر جامعه‌ی بزرگسال مورد ارزیابی قرار دهند. در جامعه -و از منظری جامعه‌شناختی- در عمل با طرح این سؤال مواجه می‌شویم که با توجه به شرایط خاص وضعیّت کودکی، چگونه می‌توان ساختارهای موجود اجتماعی را در نسل

تربیت‌پذیر باز تولید کرد. این سؤال یکی از معضلات نظری جامعه‌شناسی معاصر است. راهبرد کلی این سؤال را با پیامدهای آموزشی و فرآیندهای جامعه‌پذیری کودکان در جامعه مرتبط می‌داند؛ یعنی سؤالی کیفی و مرتبط با تفاوت‌های فردی، که هر یادگیرنده‌ی در طول دوره‌ی کودکی خود آن را کسب می‌کند. مبحث جامعه‌پذیری کودک، در دهه‌های گذشته زمانی اهمیت مضاعفی پیدا می‌کرد، که جامعه راه‌های ناشناخته و نامناسبی را برای باز تولید فرآیند جامعه‌پذیری، مورد استفاده قرار می‌داد. برای مثال تألیف کتاب به نسبت مشهور و شناخته شده‌ی «آدورنو» پیرامون شخصیت خودکامه در بعد تاریخی آن را می‌باید محصول چنین رویکردی دانست؛ که به شیوه‌ی تعلیم و تربیت دوران حاکمیت سیاسی ناسیونال سوسیالیسم به رهبری هیتلر در آلمان واکنش نشان داده بود. بعدها و در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی، یعنی آن‌گاه که جامعه‌ی مدرن صنعتی و نهضت‌های استقلال‌طلبانه‌ی اجتماعی، با هم رو به گسترش نهادند، انتقادهای جامعه‌شناسانه به طور عمده متوجه موضوع نابرابری‌های اجتماعی شد. در این رویکرد جدید علقه‌های پژوهشی به تجزیه و تحلیل آن دسته از موانع خاص جامعه‌پذیری شده معطوف بود، که اجازه نمی‌دادند، در یک جامعه با تمایلات شکل‌پذیر طبقاتی و قشربندی شده، شخصیت‌های با هویت‌های یکسان اجتماعی به وجود آیند (میل هوفر^۱، ۱۹۷۳، ۳۱۴). در زمان کنونی شاهد شکل‌گیری موضوع‌های پژوهشی متفاوت جدیدی نسبت به وضعیت‌های پیشگفته هستیم؛ موضوع‌هایی همچون جامعه‌پذیری رفتارهای اجتماعی (پست مدرن)، گسترش رفتار خشونت‌آمیز، مسؤولیت‌پذیری و سرانجام مسأله‌ی تشکیل باندها، گروه‌های خیابانی و کودکان خیابانی.

ب: کودکی به عنوان یک شکل از شکل‌های مختلف زندگی در گستره‌ی تغییرات اجتماعی وضع حدودی برای طرح موضوع‌های مرتبط با مبحث کودکی، و بررسی‌های علمی پیرامون آن در دهه‌ی هفتاد، باعث شد که سرانجام پذیرش کودکی - به عنوان یک شکل خاص از زندگی و زیست اجتماعی - ضرورت وجودی خود را براندیشه و ذهن اندیشمندان تحمیل

کند (همان، ۲۱۵). پیش از این مشخص شده بود که تاکنون تصویر معتبر کودکی بر واقعیات صحیحی بنا نشده است.

این تصوّر که کودک را می‌توان هنوز در دنیایی به دور از خطرات و تهاجم‌های جامعه محافظت کرده و رشد داد، یا آنچنان که بعضی‌ها آن را با عنوان اضطراب‌آور «نابودی کودکی»^۱ تعریف کرده بودند، اینک به عنوان یک شکل تاریخی اعتبار پیشین خود را از دست داده است (همان، ۲۱۴). علت این موضوع را باید در حجم و تعداد فراوان برنامه‌های منظم نهادینه شده‌ی ملاحظه کرد، که زندگی روزانه‌ی کودک را آکنده ساخته بود. نتیجه‌ی چنین وضعی، تسلیم قطعی کودک به مخاطرات اجتماعی پیرامون خود بود. مصداق چنین توصیفی را باید در تمایز مکانی- زمانی محل‌های زندگی کودکان (مدرسه- خیابان- خانه)، تأثیرهای آسیب‌زای فشارهای درون ساختارهای نظام بوروکراتیک (نمره- امتحان- کنکور)، چگونگی امکان کسب شغل و ضرورت‌های جانبی در جامعه دانست. در حالی که کودکان امروزه به راه‌های مختلف و بی‌سابقه‌ی در مقایسه با گذشته، تحت انواع پوشش‌های اجتماعی قرار گرفته و نیازهایشان رفع می‌شود، درک نسبی بهتری از آنان و خواسته‌هایشان صورت می‌گیرد؛ و امکانات تفریح و گذران اوقات فراغت بیش‌تری برای آنان به وجود آمده است. اما در ضمن، آن‌ها هیچگاه همچون امروز، تحت نظارت مستقیم و غیرمستقیم خانواده، مدرسه و در کل جامعه قرار نداشته‌اند. به همین دلیل نیز در دهه‌ی هشتاد با گروهی از مربیان تربیتی روبرو می‌شویم که به تدوین آرای ضد تربیت رسمی همت نهادند؛ تا بدین وسیله بتوانند کودک را از این وضعیّت «استعماری» نظارت به کمک ابزار علمی برهانند (ایلچ بی‌تا). به علاوه در همین دهه شاهد هستیم، که کودکی دیگر موضوعی حاشیه‌ی تلقی نشده، بلکه به دلیل تغییرات سریع اجتماعی و دگرگونی چهره‌ی شهرها، دگرگونی ساختار خانواده و تأثیرهای رسانه‌ها، همه‌ی این موارد پدیده‌هایی کودک ستیزانه شناخته شده و به اجزای غیرقابل انکاری از ساختار زندگی کودک تبدیل شده‌اند. در چنین شرایطی ضرورت تدوین رویکرد جدیدی به دنیای کودکی اهمیت یافت. یعنی بررسی وضع موجود و تأمل انتقادی پیرامون وضعیّت‌ی که کودک در آن محصور شده بود. برای پرداختن به چنین موضوعی خاص، کارهای نظری تاریخی متعددی

در آن سالها صورت گرفت. در آغاز دهه‌ی هشتاد و با گسترش فراوان موجی از نظریه‌ها و پژوهش‌های جامعه‌شناسانه مواجه می‌شویم؛ که علایق پژوهشی خود را متوجه زندگی روزانه‌ی کودکان کرده بودند؛ تا بتوانند با توجه به دست آوردهای نظری چنین پژوهش‌هایی تغییرات دراز آهنگ اجتماعی را با دقت و سرعت هر چه بیش‌تری آشکار کنند (نواح، ۱۳۷۸، ۹۷). در همین راستا و از نقطه نظر پژوهشی-تاریخی ایزاری برای شناخت هر چه دقیق‌تر مسأله‌ی کودکی به وجود آمد، تا به کمک آن بتوان امر جدید نوظهور را از طریق مطالعه‌های صورت گرفته، شناخته، تحلیل نموده و به ارایه راهکارهای مناسب‌تری برای بهبود آن پرداخت. موضوع‌هایی چون تغییرات اجتماعی و تأثیر آن بر دوران کودکی، و نیز تأثیر تجدد بر فرایندهای تربیتی از موضوع‌های بسیار مهم و اساسی این دهه بودند (هونینگ^۱، ۱۹۹۶، ۸۱۵).

نتیجه‌ی پژوهش‌های به دست آمده در دهه‌ی هشتاد (یعنی رویکرد متجددانه به کودکی) دستاوردهای ارزشمندی را برای پژوهشگران حوزه‌ی مطالعه‌های اجتماعی به همراه داشت. آن دسته رویکردهای نظری و پیشین (که کودکی را هنوز همچون مرحله‌ی مقدماتی برای ورود به جامعه‌ی آینده و چگونگی محافظت کودکان از خطرهای اجتماعی لحاظ کرده بود) اینک مورد بازبینی و اصلاح قرار می‌گیرد. از موضوع‌های مهم و قابل توجهی که در این دهه مورد توجه پژوهشگران قرار گرفت، می‌توان به توانمندی نظام تربیتی در هدایت کودکان به سوی تربیت اجتماعی هر چه مناسب‌تر، و دست شستن از نگرش‌های آرمانی به کودکی را نام برد (موریش، ۱۳۷۳، ۳۰۵).

اینک و با توجه به توضیح‌های بالا می‌توان این سؤال را مطرح کرد، که جامعه‌شناسی چه نقشی در تکوین این گونه اصلاحات توانست ایفاء کند. در پاسخ باید گفت که جامعه‌شناسی توانست هم مفهوم «کودکی» را از تعین شکل تاریخی و معین آن برهاند؛ و هم آن را به یکی از مفاهیم تخصصی علوم اجتماعی تبدیل کند. بدین صورت کودکی به موضوعی تبدیل شد که به واسطه‌ی افراد جدیدی که تحت تأثیر تحولات اجتماعی قرار دارند، پشت سرهم باز تولید می‌شود. ضمن آنکه رویکرد پیشین (که کودکی را مرحله‌ی آماده‌سازی برای ورود به جامعه‌ی

1- Hoenig

بزرگسال در نظر می‌گرفت) به کناری نهاده شد؛ و کودک در اینچنین بودن‌اش به موضوعی برای تحلیل‌های جامعه‌شناسانه تبدیل شد.

توجه به وضع موجود کودک از آن دسته موضوع‌هایی است، که به مرور و از دل پژوهش‌های تجربی فرایند جامعه‌پذیری کودک، به دست آمده است. از آنجا که شرایط منحصر به فرد جامعه‌پذیری، دیگر به تنهایی نمی‌توانست مورد پژوهش قرار گیرد، و هدف پژوهش‌های جدید به شناخت رابطه‌های بینابینی در زندگی روزانه‌ی کودک و دنیای اطرافش معطوف شده بود، بنابراین نگاه پژوهشگران متوجه وضع کنونی کودکان شد. موضوعی که شرایط زندگی در جامعه‌ی شهری معاصر ضرورت آن را بیش از پیش آشکار می‌کند (جابری مقدم، ۱۳۸۴، ۸۳).

با توجه به نحوه‌ی زندگی روزانه‌ی این رویکرد جدید به کودکی، موضوعی به نسبت فردی شناخته شده است. لیکن دستاورد پژوهش‌های مردم‌شناسانه‌ی تاریخی و زیست‌شناسانه وضوح هر چه بیش‌تر گونه‌های مختلف زندگی اجتماعی کودکان را باعث شد. چنین بود که زندگی انفرادی کودک در عرصه‌ی حیات گروهی او، به موضوع قابل توجهی برای پژوهشگران حوزه‌ی جامعه‌شناسی تبدیل شد. از این دست موضوع‌ها می‌توان به تفاوت وضعیت کودکی و کودکان در جامعه‌های مختلف و رابطه‌های ناعادلانه‌ی اجتماعی با کودک و نیز تفاوت‌های تاریخی و میان فرهنگی موجود در یک جامعه خاص اشاره کرد (موزر، ۱۹۸۰، ۱۹۶).

ج: استقلال کودک در کلیت نظام همبسته‌ی اجتماعی

برای شناخت جایگاه کودکی در یک جامعه، باید از نگاه دیگری نیز بتوانیم بهره ببریم: نگاه بیرونی که به بررسی رابطه‌های متضاد کودک-والد (بزرگسال) می‌پردازد، یعنی توجه به رابطه‌های اجتماعی نسل‌های مختلف با یکدیگر (هونینگ، ۱۹۹۶، ۸۱۲). در کنار چشم‌اندازهای پژوهشی که مبتنی بر رابطه‌های درهم تنیده‌ی زندگی روزانه است، باید نگاهی هم به شکل

دیگر زندگی کودک داشت؛ که می‌کوشد، فراتر از چشم‌انداز متعارف به کودکی، کودک را با سایر اجزای سازنده‌ی نظام اجتماع مرتبط کند.

این چنین نگرش بیرونی را می‌توان در مطالبات برای تدوین سیاست‌های خاص اجتماعی کودکان به دست داد؛ که کسانی چون کافمن و لوشه برای تدوین آن اولین گام‌ها را برداشتند (نوح، ۱۳۷۴، ۹۷). از آن زمان تاکنون شرایط زندگی کودکان، وضعی بحرانی‌تر نسبت به گذشته پیدا کرده؛ و به همین دلیل و با توجه به تغییر سریع ارزش‌های موجود نظام‌های سیاسی، به تحلیل‌های دقیق‌تر و کامل‌تر جامعه‌شناسانه پیرامون روابط میان نسلی نیازمند هستیم (فرهینی فراهانی، ۱۳۸۳، ۳۰۲). در اینجا بد نیست به دو واقعیت هشدار دهنده اشاره‌ی کوتاه نماییم؛ اول خطر تهدید فقر، یعنی پدیده‌ی که کم و بیش در تمام نقاط جهان - حتی در جامعه‌های فرا صنعتی - می‌توان آن را مشاهده کرد. دوم مشکل جمعیت، یعنی مسأله‌ای که - یا به صورت کاهش جمعیت - دامنگیر کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته، شده است (سیدمیرزائی، ۱۳۸۴).

دولت و خانواده تاکنون توانسته‌اند وظایف مربوط به کودکان را در چارچوب یک نمونه‌ی سستی از پیش مشخص شده به گونه‌ی تقسیم کنند، که به درگیر کردن سایر ساختارهای اجتماعی با مقوله‌ی کودکی نیازی احساس نشود. پررنگ کردن نقش خانواده در تربیت، تاکنون اتفاقاً از آن مانع می‌شد، که بتوان نگرشی جامعه‌شناسانه را به مقوله‌ی کودکی گسترش داد. زیرا وابستگی کودکان به خانواده به طور فراگیر حکم یک امر طبیعی غیر قابل تغییر را برای پژوهشگر تداعی می‌کرد. این مسأله زمانی شدت بیش‌تری به خود می‌گرفت که ضعف و ناتوانی کودکان را در حل مسائل و مشکلات مربوط به خودشان، پیش چشم خود قرار دهیم. لیکن در سال‌های اخیر این نحوه‌ی برداشت بویژه از جانب بعضی جامعه‌شناسان اسکاندیناوی با جدیت بیش‌تری مورد تردید قرار گرفته است (باردی، ۱۹۹۰، ۸۴). این پژوهشگران از کودکی به عنوان هدف پژوهش خود نام برد، و کوشیده‌اند کودکی را از زاویه‌های پنهان تاریخی آن خارج کرده، در معرض دید و ارزیابی پژوهشگران قرار دهند. مباحثی چون آشکارشدگی و آزاد سازی طراحی شده‌ی کودکان مورد توجه قرار گرفتند. در این راستا

وظیفه‌ی جامعه‌شناسی کودکی در نقد برداشت‌های سنتی از موضوع و شناخت ضعف‌های آن دیده می‌شد.

امروزه می‌توان از وجود دو عامل سخن گفت، که از تحلیل رابطه‌های موجود وابستگی‌های خانوادگی مانع می‌شوند: ۱- تضاد میان خود مشغولی‌های فردی کودکان و بی‌تفاوتی‌های اجتماعی نسبت به کودکان. ۲- شکل بخشی به نیازهای انسان شناختی کودک، با توجه به وابستگی‌های اجتماعی و سیاسی بزرگسالان.

کوشش برای رهایی‌بخش کودکان از چارچوب‌های سخت وابستگی‌های خانوادگی را نباید غلط تفسیر کرد. اگر چه نه می‌توان، و نه اجازه داریم رابطه‌ی کودک- والد را مورد تردید قرار دهیم. لیکن بحث از نظم نوظهور اجتماعی و تعارض‌های مکنون در رابطه‌های میان خانواده و جامعه از مسأله‌های مهمی است، که بی‌توجهی به آن می‌تواند بحران‌های ساختاری متعددی را در آینده به وجود آورد. ذکر چند مثال در این رابطه می‌تواند به روشن شدن مطلب کمک کند. یکی از مشکلات اصلی جامعه‌های معاصر وابستگی هر چه بیش‌تر کودک به مادر است. در جامعه‌های پیشین، و با سازوکار مرد سالارانه‌ی پیشین، زنان و کودکان هر دو وابسته به مردان و جزئی از دارایی آنان به حساب می‌آمدند. لیکن امروزه ضمن آن که وابستگی زنان به مردان تا اندازه‌ی فراوانی از میان رفته، اما بعد از آن وابستگی کودک به مادر بیش از گذشته شده است. نتیجه‌ی چنین وضعی را باید در گسترش خانواده‌ی اشرافی و آنچه که به اصطلاح «زنانه پروری کودکان» نامیده می‌شود (گیدنز، ۱۳۷۴، ۴۲۵) دانست. موضوع جدیدی که در پشت آن نه تنها وابستگی هر چه بیش‌تر کودک به مادر قرار دارد، بلکه در ضمن وابستگی متقابل و هر چه بیش‌تر مادر به کودک را نیز در پی دارد. با توجه به تحرک اجتماعی گسترده‌ی زنان امروزه بدان دست یافته‌اند، و با توجه به بالا رفتن میزان طلاق در جامعه‌های مختلف، و همچنین با توجه به بعضی معاشرت‌های خارج از محیط زندگی زناشویی در بعضی جامعه‌های بشری، اولین نتیجه‌های ناگوار چنین وضعیتی - چه در بعد اقتصادی و چه به لحاظ وابستگی‌های عاطفی - متوجه زنان خواهد بود. صرف هر چه بیش‌تر وقت برای کودکان از سوی مادران، به معنای از دست دادن شانس‌های کاری مناسب است. این مسأله از مشکلات جدی کنونی جامعه‌شناسی خانواده، و کودکی در جامعه‌های توسعه یافته و کلان شهرهای

کشورهای در حال توسعه است. مسأله‌یی که تاکنون پاسخ مناسبی بدان داده نشده است (باردی، ۱۹۹۰، ۱۰۵).

افزایش هزینه‌ی تربیت و نگهداری کودک نیز فشار مستقیمی بر والدین اعمال می‌کند؛ که این وضع به اضافه‌ی کمی وقت والدین برای نظارت مناسب‌تر زندگی فرزندان، سبب می‌شود که هم کودکان از تربیت مناسب در خانواده بی‌بهره باشند، و هم در جامعه‌های توسعه یافته کاهش هر چه بیش‌تر زاد و ولد الگوی مناسب زوج‌های جوان گردد. ساختار جمعیتی این جامعه‌ها به گونه‌یی شکل گرفته که بالفعل خطری را متوجه آینده‌ی این جامعه‌ها کرده است. به همین دلیل نیز برنامه‌ریزان جمعیتی و سیاستمداران این جامعه‌ها به دنبال حل این مشکل و حل مشکل دوران سالمندی هستند (سید میرزائی، ۱۳۸۴). با این توضیح‌ها دولت‌های جامعه‌های توسعه یافته همچنان که به دنبال سامان‌بخشی اقتصادی اوضاع سالمندان هستند، باید به فکر چاره‌یی برای هزینه‌های سنگین دوران کودکی هم باشند؛ تا خانواده‌ها با توجه به چنین کمک‌هایی بتوانند وقت و فرصت و امکانات بیش‌تری برای نظارت و تربیت فرزندان خود داشته باشند.

یک مثال دیگر در همین رابطه عبارت است از تعمیم و تعمیق این باور غلط که کودکان به لحاظ اقتصادی موجودات بی‌ارزش و مصرف‌کننده هستند. اعتبار چنین تصویری را نمی‌توان در زمانی طولانی حفظ کرد. زیرا کودکان سرمایه‌های انسانی جامعه هستند، که تداوم حیات هر جامعه را در طول تاریخ آن رقم می‌زنند. اگر به کار کودک با توجه به شرایط موجود توجه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که امروزه حتی در جامعه‌های که حقوق کاری کودکان مراعات نمی‌شود، کار کودک از عامل‌های مؤثر بر تشکیل سرمایه‌های اولیه برای سرمایه‌گذاری‌های بعدی است؛ همچنان که تاریخ امپریالیسم مؤید این نکته است (غیور، ۱۳۷۸، ۱۸۰).

البته می‌توان از دیدگاهی دیگر نیز به مقوله‌ی کار و ارتباط آن با دنیای کودک سخن گفت. بدین معنا که در یک حوزه‌ی توسعه‌یابنده‌ی کاری مرتبط با مسائل کودکان، گروه زیادی مشغول به انجام کارهای تخصصی برای کودکان هستند. کودکی باعث ایجاد شغل‌های خاص برای گروه‌های کاری متفاوتی می‌شود. امروزه با گسترش هر چه بیش‌تر شغل‌های مرتبط با عالم کودکی روبرو هستیم؛ که از جانی تحت تأثیر مستقیم نیازهایی است که کودکان آن‌ها را

منعکس می‌کنند، و از جانبی نیز خود این مشاغل به لحاظ کمی و کیفی و با توجه به افزایش هر چه بیش‌تر تخصص‌ها، علایق، امتیازها و نهادها روبه فزونی نهاده‌اند.

کودکان در فرایندهای آموزشی و تربیتی خود هر روز بیش از گذشته تحت هدایت و قیمومیت بزرگسالان قرار می‌گیرند؛ و از آن جا که انتظار می‌رود، بتوانند طی این فرایند آموزه‌ها و تجربه‌های بیش‌تری را با خطر کم‌تری پشت سر گذارند، در نتیجه ساز و کار نظارت والدین و نیز شغل‌ها و تخصص‌های کاری مرتبط با آن‌ها هم افزایش می‌یابد. اما سؤالی که در اینجا مجال طرح می‌یابد، آن است که آیا کودکان می‌توانند سودی از این ساز و کار نظارتی داشته باشند. سؤالی که پاسخ نسبی مایوس‌کننده در پی دارد؛ بدین معنا که بعضی پژوهشگران کودکان را از دیدگاه اقتصادی، طبقه‌ی استثمار شونده، به لحاظ اجتماعی - روانی گروهی از خود بیگانه توصیف می‌کنند؛ که پی آمدهای آن در سال‌های نوجوانی روی آوری آنان به نظریه‌ها و جنبش‌های نوظهور می‌باشد (برگر، ۱۳۸۱، ۱۸۳). اما چگونه می‌توان کشف کودکی را به عنوان موضوعی جامعه‌شناسی و مقوله‌ی سیاسی با وضعیت روزمره‌ی کودکان مرتبط کرد. آیا اینجا نیز باگونه‌ی رهایی کودک از وابستگی‌های سنتی پیشین روبرو هستیم؟ آیا می‌توان منکر حد و مرزهای انسان‌شناسانه برای استقلال عملی کودکان بود؟ بنابراین، طرح سؤال فوق می‌تواند بدین صورت موجه‌تر نماید که بپرسیم آزادی کودکان تا چه اندازه امری معقول و ممکن است؟ و وابستگی آنان به بزرگسالان تا چه میزان امری توجیه‌پذیر است؟ سؤالی که تاکنون جوابی مناسب و درخور نیافته است (باردی، ۱۹۹۴، ۱۱۲).

نتیجه‌گیری

در خاتمه لازم است به بعضی تغییرها که در روابط روزمره‌ی کودکان بروز کرده است اشاره کنیم تا مشخص شود، وزن و اعتبار بعد جامعه‌شناختی، رویکرد نوین مورد بحث این مقاله، تا چه اندازه در واقع انعکاس هویت جامعه‌شناختی آن است.

مقدار قابل توجهی از زندگی روزمره‌ی کودکان در خانه و خانواده سپری می‌شود. خانه برای کودکان و بزرگسالان - هر دو - معنای محیطی را تداعی می‌کند، که کودک و والد را درون خود محافظت می‌کند. در ضمن، خانواده سازمان و نهادی جهت گذراندن اوقات فراغت است؛ و مکانی برای تعمیم رابطه‌های عاطفی است. با این همه نمی‌توان انکار کرد که رابطه‌ی

کودک - والدین امروزه در مقایسه با گذشته تغییرهای بنیادی را پشت سر نهاده، است، بخصوص وقتی که اقتدار گذشته‌ی والدین را در نظر آوریم. امروزه کودکان در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی تأثیر بیش‌تری دارند. از آن‌جا که کودکان امکان بیش‌تری برای کسب اطلاع و گذراندن اوقات فراغت دارند، والدین به مرور اقتدار پیشین خود را برای مجبور کردن کودکان به انجام کارهای مورد علاقه‌ی خود از دست داده‌اند. با همه‌ی این توضیحات کارکرد نهاد خانواده، امروزه تا اندازه چشمگیری نسبت به گذشته کاهش یافته است. همین امر باعث خروج کودک از وابستگی‌های پیشین خانوادگی، و تبدیل شدن کودک به مراجعان مستقیم نهاد گردیده است. نتیجه‌ی چنین وضعیتی را باید فرایند «خانواده‌زدائی»^۱ نامید.

نکته‌ی قابل توجه دیگر، عبارت از آن است که کشف موضوع کودکی، فقط یک موضوع انتخابی نیست، بلکه دارای ابعاد بسیار و مهم است، که ضرورت تدوین و طراحی‌های مفهومی آن امر حیاتی است. و چون با تأسف تاکنون وسیله‌ی مناسبی برای گزارش خبرهای پیرامون کودکان و اوضاع اجتماعی آنها - بجز معدودی جوامع توسعه یافته - وجود ندارد، همین واقعیت سبب شده، که از کودکان تصور موجوداتی طفیلی و وابسته، در ذهن‌ها نقش بندد؛ که به نوبه‌ی خود سبب اشاعه‌ی تصورهای غلط پیرامون توانمندی‌های کودکان در جامعه‌های معاصر شده است.

انجام پژوهش در مورد کودکان مبتنی بر این پیش فرض است، که کودکان عاملانی دارای نیازها، عقیده‌ها و کردار خاص خود هستند. شکل‌ها و رابطه‌های اجتماعی کودکان پدیده‌هایی دایم در حال تغییر و تحول هستند و معماران اصلی چنین وضعیتی نیز خود کودکان هستند. آنان با انواع بازی‌ها به توسعه‌ی وضع قانونمندی‌های مفهوم و خود پذیرفته می‌گردند. اینچنین رویکردی، نه تنها باعث تسریع و تشدید فرایند جامعه‌پذیری سریع‌تر و مناسب‌تر کودکان می‌شود، بلکه دنیای کودکی را به شکل قابل فهم‌تری باز تولید می‌کند. بنابراین جامعه‌شناسی کودکی متکفل توجه به جایگاه کودکی در دنیای متغیر امروز است؛ که باید با انجام پژوهش‌های میدانی، این رویکرد نوین علمی را در راستای بازسازی جهانی انسانی‌تر و سالم‌تر یاری رساند.

منابع

فارسی

- احمدی، بابک (۱۳۷۷). *معنای مدرنیته*، تهران: نی.
- ایلچ، ایوان (۱۳۹۴). *مدرسه‌زدائی از جامعه*. ترجمه‌ی داور شیخاوندی، تهران: بی‌تا.
- برگر، پیتر (۱۳۸۱). *ذهن بی‌خانمان*. محمد ساوجی، تهران: نی.
- پوپر، کارل (۱۳۷۴). *تلویزیون خطری برای دموکراسی*. ترجمه‌ی شهیدی مؤدب، مؤسسه‌ی اطلاعات تهران.
- جابری مقدم، مرتضی (۱۳۸۴). *فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران*. تهران.
- جمعیت جهان در سال ۲۰۰۲ (۱۳۸۴). ترجمه‌ی سیدمحمد سیدمیرزائی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
- فرمینی فراهانی، محسن (۱۳۸۳). *پست مدرنیسم و تعلیم و تربیت*. تهران: تیرازه.
- غیور، صبور (۱۳۷۸). *اشتغال کودکان یا محرومیت از حق طبیعی تعلیم و تربیت، فصلنامه نامه فرهنگ*، تهران.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴). *جامعه‌شناسی عمومی*، منوچهر صبوری کاشانی، تهران: نی.
- موریش، ایور (۱۳۷۳). *درمدی به جامعه‌شناسی تعلیم و تربیت*. غلامعلی سرمد، نشر دانشگاهی تهران.
- نواح، عبدالرضا (۱۳۷۸). *کودکی به مثابه پدیداری اجتماعی*. *مجله علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه شهید چمران*، دوره‌ی سوم، سال ششم، شماره‌ی ۳ و ۴، صص: ۸۹-۱۰۴.
- نوذری، حسنعلی (۱۳۷۹). *مدرنیسم و مدرنیته*، تهران: جهان.
- همپلتون، مالکوم (۱۳۷۸). *جامعه‌شناسی دین*. محسن ثلاثی، تبیان، تهران.

لاتین

Adorno, Th., W. (1973). *Studien, zum autoritaeren Character*, Suhrkamp.

- Bardy, M. U. A. (1990). Childhood as a Social Phenomenon, *Eurosociological Report 36*, wien.
- Hoening, M. S. (1990). Kindheit als Soziales Phaenomen, Gesellschaft im Umbruch, Campus Verlag, Frankfurt.
- Milhoffer, P. (1973). Familie und Klasse, Fischer Taschenbuch Verlag, Frankfurt am Main.
- Moser, T. (1980). Jugendkriminalitaet und Gesellschaftstruktur, Fischer, Taschenbuchverlag.
- Weber, M. (1988). Gesammelte Aufsaeetze zur Religion- ssoziologie, J. C. B. Mohr, 8. Aufl.
- Zeihe, H. (1990). Die Entwicklung der Kindheit in der Soziologie, Gesellschaft im umbruch, Campus verlag, Frankfurt.

